

蝉

نیال:

تاکتیک‌های مبارزه یا سازش؟

نوشته‌ی: آجیت | ترجمه: الشیوعیة





در گندم زار زنجیره می خوانند...

نپال: تاکتیک‌های مبارزه یا سازش؟

(این مقاله در فوریه ۲۰۱۱ برای مجله‌ی مائوئیست نپالی در راستای کمک به مبارزه‌ی ایدئولوژیک نوشته شده است.)

آن‌گاه که انقلابی کبیر، نقش خود را بر تارک زمانه می‌اندازد، سکوت پیشه کردن منحوس‌ترین کردارهاست. روزمرگی‌های کسالت‌بار دوران صلح و آرامش، آدمی را کرخت می‌سازد. اما چه باک که تیغ شمشیرها بر مسند حدادی‌اند.

آیا صلح پنج ساله، دستاوردهای حاصل از ۱۰ سال جنگ خلق را از میان خواهد برد یا بار دیگر اخگر انقلاب را شعله‌ور خواهد کرد؟ این به ارزیابی دقیق وضعیت فعلی و تاکتیک‌های حاصل از آن بستگی دارد. بدیهتاً این امر خارج از ظرفیت یک نظاره‌گر صرف است. لیکن نظاره کردن از بیرون نیز عاری از فایده نیست؛ بلکه امکان نگاه‌و فاصله و بی‌طرفانه را میسر می‌سازد که از کسانی که در میانه صحنه هستند، سلب شده است. این فرصتی برای دید وسیع‌تر و نقد از بیرون را بدست می‌دهد و فرد را مجال می‌دهد تا سوار بر توسن سرکش اندیشه بتازد. از آن‌جایی که این شرایط ناگوار را پیشینی کرده بودم، به اصل مطلب می‌پردازم.

دو اصل اساسی استنباط مارکسیستی از تاکتیک را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱. هر تاکتیکی باید در خدمت استراتژی باشد.

۲. باید مطالبات، وضعیت معین را به صورت کنکرت بیان کند. به بیان لنین این متخصص نظامی چیره دست: «مارکسیسم در مورد مناسبات طبقات و ویژگی‌های عینی خاص هر موقعیت تاریخی، از ما تحلیلی کاملاً دقیق و به طور عینی قابل تأیید می‌خواهد.» (درباره تاکتیک‌ها)

بین این دو، نخستین مورد از همه مهم‌تر است. تاکتیک‌هایی که جهت‌گیری استراتژیک صحیح از هر مرحله خاص را نقض کرده یا از آن منحرف می‌شوند، هیچ کارکردی ندارند. مهم نیست که آن‌ها چقدر «کنکرت» به نظر می‌رسند. با توجه به اصل دوم، مسئله‌ی شناسایی «مطالبات وضعیت معین» نیز مستلزم ارائه‌ی جهت‌گیری راهبردی صحیح است. شناسایی دقیق آن‌ها، تعریف «وضعیت معین» موضوع صاف و ساده‌ای نیست. این عمدتاً به نگرش فرد بستگی دارد. علاوه بر آن، «خواسته‌های مشخص» هر موقعیت باید به صورت پویا و با تمرکز بر جنبه‌های نوظهور آن درک شوند. به عبارت دیگر، ملموس بودن تاکتیک‌ها را باید در نظر داشت، یعنی نه تنها شرایط حال، بلکه به آتیه نیز اشاره کرد. بدین ترتیب است که فرد تضمین می‌کند تاکتیک‌ها واقعاً در خدمت استراتژی هستند. زیرا وظایف تاکتیک ترویج عوامل عینی و ذهنی است که به تحقق اهداف استراتژیک کمک می‌کند (یا آن‌هایی که مانع از این اهداف می‌شوند کنار گذاشته می‌شوند). با این دیدگاه، اکنون به بررسی تاکتیک «سادک، سادان، سارکار» («خیابان-مجلس-دولت») که توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ارائه شده است می‌پردازیم.

این تاکتیک برای نخستین بار در سال ۲۰۰۷ مطرح شد. اگرچه از آن زمان تاکنون اتفاقات گوناگونی رخ داده است، اما همچنان به عنوان تاکتیک اصلی توسط حزب کمونیست نپال حفظ شده است. در آخرین سند کمیته مرکزی آمده است: «حزب

سیاست مشخصی را اتخاذ کرده است که مردم را برای شورش توده‌ای بسیج کند تا جمهوری فدرال یا جمهوری خلق را با اولویت مبارزه در تمام جبهه‌ها از جمله جبهه صلح و قانون اساسی و جبهه دولت با تمرکز ویژه بر جبهه مبارزه خیابانی بر اساس چهار مقدمات و چهار اصل محقق سازد.^۱ زمینه تاکتیک «خیابان-مجلس-دولت»، در سال ۲۰۰۷، دشواری دوره موقت منتهی به مجلس مؤسسان بود. لازم نیست در اینجا وارد همه‌ی جزئیات شویم. مرتجعین، داخلی و خارجی، مصرانه در تلاش بودند تا جلوی مانوئیست‌ها را گرفته و انقلاب را به شکست بکشانند. این تاکتیک قرار بود این مسائل را به صورت همه‌جانبه بررسی کند. اما آیا واقعاً می‌توانست چنین نتیجه‌گیری حاصل شود؟ اول از همه، اگرچه ایده‌ی مقابله با دشمن در همه‌ی سطوح بسیار جذاب به نظر می‌رسد، اما در مفهوم واقعی خود کاربرد نسبتاً یک جانبه‌ای دارد. این امر اجتناب ناپذیر است. با حضور در دولت^۱ و سازش با آن نمی‌توان حزب یا توده‌ها را برای مبارزه‌ی معنادار در خیابان بسیج کرد و یک مبارزه قاطعانه در خیابان‌ها به راه انداخت. زیرا:

۱. یا خود بخشی از دولت شده‌ایم

۲. یا مقصود پیوستن به ساختار دولت یا ادامه سازش (حتی موقت) با آن است.

تنها کاری که می‌توان انجام داد، معامله‌گری با نقش‌هایی از پیش تعیین شده است که در آن به اصطلاح مبارزان و مدافعان در سطحی مبتذل زد و بند می‌کنند. به عبارت دیگر، مفهوم سارکار «دولت» جان‌مایه‌ی این تاکتیک است. «خیابان» برای خدمت به این مرکزیت و به عنوان اهرم فشار در نظر گرفته شده است و «مجلس» نیز دنباله و نتیجه منطقی دولت است.

^۱ در این‌جا منظور از دولت، دولت بورژوازی است. ویراستار

ممکن است ایراد بگیریم که این «مجلس» از نظر کیفی متفاوت بوده و یک مجلس آشفته معمولی نیست، بلکه یک مجلس مؤسسان است.

و این جاست که منحوس بودن چنین تاکتیکی هویدا می‌شود. اتحاد احزاب پارلمانی و مائوئیست‌ها حتی پس از پایان استبداد سلطنتی در قالب توافقنامه صلح جامع و دولت موقت ادامه یافت، اما دو طرف دچار اصطحکاک منافع شدیدی شدند. خصوصیت چشمگیر جنبش دوم مردمی (۲۰۰۶) خواست توده‌های وسیع خلق برای پیشبرد انقلاب و ایجاد جامعه‌ی نوین بود. در مقابل اما مرتجعین داخلی و خارجی با تمام قوا و به هر قیمت به دنبال توقف روند انقلاب بودند. از دیدگاه آن‌ها موضوع حفظ یا خلع سلطنت و حتی موجودیت خود مجلس مؤسسان در درجه‌ی دوم اهمیت قرار داشت. آن‌ها با اجرای تعدادی اصلاحات ساختاری در جهت گسترش پایگاه اجتماعی خود تا جایی که سلطه و استثمار خویش را تضمین کنند از چنین مجلسی بهره می‌برند اما در هر کوبیدن آن نیز در زمان مناسب تردیدی نخواهند داشت.

بنابراین تاکتیک دقیقاً چه بود؟ پرهیز از تحلیل کنکرت شرایط معین، نفی حدت تضاد میان انقلاب و ضد انقلاب و تقلیل توجه قوای انقلابی به مسئله غیرعمده‌ی مجلس مؤسسان. و به جای پرداختن و پافشاری بر تضاد میان انقلاب و ضد انقلاب و حدت آن در جهت ایجاد شکاف سیاسی و بسیج مجدد، به لاپوشانی این تضاد پرداخت. اما آنچه لازم بود به کار بستن تاکتیک‌هایی برای تمرکز بر ایجاد شکاف و قطبی سازی و انشعاب از طبقه حاکم بود. در مقابل اما تاکتیک «خیابان-مجلس-دولت» شکل مبتدلی در غالب یک ائتلاف منسوخ ارائه داد و هدف آن ارائه‌ی دستور العمل‌هایی برای مانور در بازی قدرت بود نه پیشبرد مبارزه‌ی انقلابی. از این رو بسیج و اعتراضات توده‌ای به چیزی جز خدمت به مصالحات و معاملات سیاسی ختم نشدند. بنابراین آگاهانه و

ناآگاهانه این تغییر استراتژی انقلابی به رفرم بود و انتخابات مجلس موسسان و تکمیل فرایند قانون اساسی از طریق آن به عنوان گامی ضروری و هدفی در نوع خود تلقی شد. تغییر موضع تاکتیکی مجلس موسسان به نحوی استراتژیک با مطلق کردن الغای سلطنت مرتبط است. سلطنت، به عنوان شکلی از حکومت و دستگاه ایدئولوژیک هژمونیک، در واقع محور اصلی فنودالیسم در نپال بود، که قرن‌ها سلطه‌ی خفقان‌آور خود را بر نپال تحمیل کرده بود. اما هنگامی که نپال تحت سلطه امپریالیسم بریتانیا قرار گرفت و از یک دولت فنودالی به یک نیمه مستعمره تغییر یافت، این مسئله به رکن اساسی ساختاری آن بدل شد. خصلت طبقاتی شاه و اشراف دربار تغییر کرد و مستقیماً به‌طور فزاینده‌ای با سرمایه‌داری بوروکراتیک رو به رشد در ارتباط بودند. تمایز قائل شدن میان نیروهای فنودالی و بورژوازی کمپرادور-بوروکرات و هدف قرار دادن سلطنت به منظور استفاده‌ی تاکتیکی از تضاد میان این دو قشر از طبقات حاکم صحیح بود. اما نمایاندن سلطنت به عنوان ساختاری صرفاً فنودالی غلط بود. چرا که سلطنت تنها شکلی از دولت نپالی بوده، و این دولت در خدمت تمام طبقات مشارکت‌کننده در آن بود.

عدم شفافیت در این مورد خطر محدود کردن مبارزه برای کنار گذاشتن سلطنت را افزایش داد. بنابراین، شکل جمهوری با دموکراسی پارلمانی می‌تواند ابزاری در راستای تحقق «دموکراسی بورژوازی» پذیرفته شود. حتی از این دیدگاه می‌توان آن را هدفی «واقع‌بینانه» به عنوان جایگزینی برای کار سخت تغییر وضعیت موجود و تکمیل انقلاب دموکراتیک نوین و یا حتی به عنوان هدفی انتقالی، اما اجتناب‌ناپذیر تلقی کرد.

اگرچه انهدام سلطنت که قرن‌ها بر نپال حاکم بود بی‌شک دستاورد مهمی از پروسه‌ی انقلابی به رهبری مائوئیست محسوب می‌شد و این امر به نحو قابل ملاحظه‌ای نهادهای دولت ارتجاعی را تضعیف و اختلافات درون طبقات حاکم را عمیق‌تر کرد، اما پایان

سلطنت به معنای انهدام دولت (کهنه) نبود. علاوه بر این، پایان دادن به سلطنت مسئله‌ای بود که توسط ضد انقلاب نیز می‌توانست ممکن شود. و این همان کاری بود که آن‌ها انجام دادند. آن‌ها ادعا کردند که رسالت جنبش توده‌ای سال ۲۰۰۶ عمده‌تاً تحقق یافته و هیچ توجیه دیگری برای برنامه‌ی مجزای مائوئیست‌ها وجود ندارد. این احتمال در طول بحران سیاسی سال ۲۰۰۷ شکلی عینی به خود گرفت و کنگره نپال با شتابزدگی اعلان جمهوری کرد.

نپال به قانون اساسی نوین انقلابی نیاز دارد که دموکراسی فراگیر را برای توده‌ها تضمین کند. اما این هرگز به وسیله یک قانون موقت قابل دستیابی نیست. چنانچه که قدرت دوگانه‌ای درون آن وجود می‌داشت، عملاً اگر نه به صورت رسمی، این قانون در بهترین حالت می‌توانست سکوی پرتابی برای انقلاب باشد. به عنوان بخشی از برنامه‌ای فوری برای سازماندهی تصرف انقلابی قدرت، می‌توانست ابزاری برای افشای دشمنان و بسیج یک جنبش گسترده توده‌ای باشد. در غیاب چنین طرح مشخصی (نه فراخوان‌های مبهم برای قیام)، مجلس مؤسسان دامی است که راه حزب انقلابی را سد می‌کند. این که حزب کمونیست نپال (مائوئیست) اکثریت لازم برای پیشبرد بازنگری و اصلاح قانون خود را ندارد، به خوبی شناخته شده است. اما یک مسئله‌ی اساسی‌تر وجود دارد. اجرا شدن اصولی هر قانون به نسبت نیرویی است که می‌توان برای اعمال آن به کار گرفت. این امر از آموزه‌های اساسی مارکسیسم در مورد دولت، قانون اساسی و حکومت کاملاً مشخص است. در وضعیت نپال، دولت کهنه هنوز نابود نشده است. قدرت دوگانه‌ی دیگری وجود ندارد. بنابراین، قانون اساسی هر چقدر هم که مترقی بوده و در مجلس مؤسسان توسط حزب کمونیست ارائه شود، بلا اجراست.

حال به حوزه‌ی تحلیل استراتژی می‌رویم. رفرم یا انقلاب، این یک موضوع خطیر استراتژیک است. از آن جایی که اصلاحات، در اوضاع و احوال کنونی با چنین شالوده‌ی ژئوپلیتیکی، ناگزیر در خدمت توسعه‌طلبی هند خواهد بود، این مسئله دقیقاً باید عنوان انقلاب در برابر تسلیم طلبی مطرح شود. این خود نشان‌دهنده‌ی آن است که چنین استراتژی‌های متضادی را نمی‌توان با مجموعه تاکتیک‌های یکسان به خدمت گرفت. مشکلات تنها بدین جا ختم نمی‌شوند. راست‌گرایی که جامه‌ی واقع‌گرا پوشیده، یا سانتریسمی که خود را در پوشش استقامت خون‌سردانه جا می‌زند، هر دو «تسلیم طلبی» خود را با عبارت‌پردازی‌های انقلابی پرده پوشی می‌کنند. بنابراین تاکتیک‌های انقلابی حتی در حوزه‌ی واژه‌ها باید خود را از این (عبارت‌پردازی‌ها) بزدایند.

چگونه این مسائل را باید در مبارزه دو خط لحاظ کرد؟

(جناح) چپ در زنده نگه داشتن چشم انداز انقلاب تاثیر گذار بوده است. اگر مبارزه‌ی مصمم آن ا (و برکناری دولت به رهبری مائوئیست‌ها) نبود، چشم‌انداز انقلابی در وضعیت بسیار بدی قرار داشت. اما آیا واقعاً از راستگرایی و سانتریسم گسست کرده است؟

(جناح) چپ به صورت مداوم بر ضرورت تاکتیک‌های جدید تاکید داشته اما این ضرورت را بر مبنای فرض «وضعیت نوینی» که پس از اتمام انتخابات مجلس مؤسسان و الغای سلطنت پدید آمده بنیان گذاشته است. گسست از کسانی که ادعا می‌کنند روند چانگ وانگ هنوز تمام نشده است مشهود است. اما آیا این برهان با مقدم‌ماتش همچنان در چارچوب ادراکی کسانی که می‌خواهند با آن مخالفت کنند باقی نمی‌ماند؟ بنابراین نیاز به این تاکتیک‌های «جدید» در اوضاع پس از الغای سلطنت و انتخابات مجلس مؤسسان مشخص می‌شود. بنابراین این رویدادها به شاخص‌هایی برای تکمیل فرآیند

چانگ وانگ مبدل می‌شوند. اما آیا، این واقعیت نادیده گرفته نمی‌شود که پیروزی جنبش دوم توده‌ای (۲۰۰۶) منجر به ایجاد انشعاب عینی در منافع فوری طرفین اتحاد ضد سلطنتی، و سرآغازی برای تکمیل فرآیند چانگ‌وانگ شده بود؟

با در نظر گرفتن پایان سلطنت و تکمیل انتخابات مجلس به عنوان شاخص‌هایی تعیین کننده، این (خط) نیز اذعان می‌کند که آن‌ها ضروری بودند. در نتیجه، با تبدیل مسائل تاکتیکی مانند مجلس موسسان و الغای سلطنت به اهداف استراتژیک شده، در نتیجه نقشی که دیدگاه‌های «غیر عمده» بر انحراف از راه انقلاب داشته‌اند، نادیده گرفته می‌شوند. تاکتیک‌های جدیدی باید تدوین می‌شد، اما بر اساس این واقعیت که فرآیند چانگ‌وانگ تا اواسط سال ۲۰۰۷ به پایان رسیده بود. تاکتیک‌های جدید مورد نیاز بود. نه به این دلیل که انتخابات مجلس به پایان رسیده و سلطنت ملغی شده، بلکه به این دلیل که حزب تا سال ۲۰۰۷ اهداف تاکتیکی تعیین شده‌ی خود در سال ۲۰۰۵، یعنی آماده‌سازی برای تصرف نهایی قدرت سیاسی را تا حدودی به انجام رسانده و در این زمینه پیشرفت‌هایی کرده بود. به هر حال، این اهداف اعلام شده توسط تاکتیک‌های چانگ وانگ بود. اگر چارچوب سنجش انقلابی به عنوان مرجع در نظر گرفته نشود، چپ نمی‌تواند از خط راست و سانت‌ریستی گسست کند.

به این ترتیب زمینه‌ای برای حمایت جناح چپ و بازگشت به دولت و تاکتیک «خیابان-مجلس-دولت» وجود دارد که در سند اخیر کمیته مرکزی نیز ذکر شده است. ناچاراً خطوط تمایز میان راست و چپ مبهم است و صفوف حزب و توده‌ها در نتیجه‌ی آن خلع سلاح شده‌اند. در جناح چپ، تمایل شدیدی وجود دارد که رها کردن تاکتیک «خیابان» خطایی اساسی نشان داده شود. در نتیجه آن‌ها خواهان وحدتی «کامل» در کاربرد سه تاکتیک اصلی هستند. این سوال پیش می‌آید، مبارزه برای چه چیزی؟ جناح راست وقتی

خارج از دولت است به خیابان‌ها می‌آید. آن‌ها نیاز دارند تا به دولت بازگردند و از قدرت به دست آمده هر چقدر هم ناچیز و خرد، لذت ببرند. ما در هند با چنین تاکتیک‌های رویزیونیستی «دولت خیابانی» کاملاً آشنا هستیم. آیا می‌توان در نپال چیز متفاوتی را انتظار داشت؟ سلسله‌ای از مبارزات توده‌ای توسط کمونیست‌ها در دوره‌ی پس از برکناری از دولت آغاز شد. اما آن‌ها به هیچ تغییر قاطع و کیفی منجر نشده‌اند. تمام این انرژی در نهایت برای سوق دادن احزاب طبقه‌ی حاکم به سوی یک سازش جدید (که هنوز محقق نشده) با حزب کمونیست متحد (مانوئیست) و اجازه ورود آنها به دولت، به هدر رفت.

تمام استدلال‌ها برای ادامه تاکتیک «خیابان-مجلس-دولت» با بینشی گره خورده است که هنوز حتی در درون جناح چپ تأثیرگذار است. معتقدند که روند مجلس موسسان باید به نتیجه‌ی منطقی خود برسد. (اما) نیاز اساسی روز این است که راه انقلاب را دوباره برقرار سازیم و تاکتیک «خیابان-مجلس-دولت» سد راه آن است. آنچه مورد نیاز است تاکتیک‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی برای خروج از وضع موجود و پیشروی به سوی تکمیل انقلاب دموکراتیک نوین است.

این واقعیت که مجلس موسسان و قانون موقت به ابزاری در دست ارتجاع مبدل شده‌اند باید قاطعانه افشا شود. توده‌ها باید بنگرند که چگونه ارتجاع تلاش می‌کند تا با طولانی کردن این روند، انقلاب را از میان بردارد. امروز، خودنمایی به عنوان مدافعان حقیقی مجلس مؤسسان، مترادف با باخت است. این استدلال که این مجلس مفید بوده، اما ترکیب کنگره و حزب متحد «مارکسیست-لنینیست»، که توسط هند آموزش داده شده‌اند، در عملکرد آن اختلال ایجاد می‌کنند، چیزی جز خلع سلاح توده‌ها نیست. باید این حقیقت را که مجلس موسسان به مضحکه و دامی برای پیشبرد منافع مرتجعین مبدل

شده برای توده‌ها افشا کرد، و هرگز نمی‌تواند آن‌چه توده‌ها آرزویش را دارند و حتی کمتر از آن را ارائه دهد. قیام از آسمان نازل نمی‌شود، شما به ابرها و صاعقه‌ها نیاز دارید، برای قیام باید تدارک دید.

مائوئیست‌های نپال اکنون باید در شرایطی پیچیده و چالش برانگیز پیشروی کنند. در واقع تقریباً مانند شروعی جدید است. اما شروعی که پیچیده‌تر و چالش برانگیزتر است. در زمان شروع جنگ خلق، حزب با مناسبات دیپلماتیک و روابطی مشابه مواجه نبود. همه چیز شروع جدیدی بود. اما اکنون باید وضع پیچیده‌تری را مدیریت و به مناسبات صحیح درونی آن توجه کند تا بتواند با بازدهی بالا، جهش نوین را مدیریت کند. اما آن‌چه تعیین‌کننده است، جهش و تدارک برای انجام آن است. زیرا صرف نظر از این‌که چقدر در انجام چنین مناسبات و وظایف پیچیده‌ای درست عمل کنیم، در تجدید ساختار پایگاه اجتماعی فعلی، ریزش بخش قابل توجهی به ویژه از میان قشر متوسط، اجتناب‌ناپذیر است. در واقع این تخریب جزئی یک نتیجه‌ی ضروری برای جهش است. همه‌ی این‌ها اساساً به تعمیق مبارزه‌ی دو خط و گسست قاطع از راست‌گرایی بستگی دارد. جنبش مائوئیستی نپال دارای تاریخ غنی مبارزه با انحراف راست است. این یک سنت ایدئولوژیک غنی و استوار مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی است. قدرت سیاسی که بخش‌های وسیعی از توده‌ها و اقلشار تحت ستم شریف جامعه برای نخستین بار در کشور از آن برخوردار شدند، نپال عقب‌مانده را چراغ راهی برای تمام جهان بدل ساخت، تفکر متهورانه و گام‌های اولیه برای خودکفایی نپال-دستاوردهای باشکوه جنگ خلقی که با تقدیم شهدای بی‌شمار به دست آمده است، نیروی عظیمی را به این میراث افزوده است. مائوئیست‌های نپالی مطمئناً موفق خواهند شد که از آن استفاده کنند و راه انقلاب را دوباره برقرار سازند.



ما را در تلگرام دنبال کنید: @zanjarehh